

رابطه شیطان با قوه وهم در حکمت متعالیه

محمد کاظم فرقانی / استاد گروه فلسفه و کلام دانشگاه امام صادق علیه السلام forghani@isu.ac.ir

جواد رضائی / کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه امام صادق علیه السلام rezajavad84@gmail.com

دریافت: ۹۳/۱۰/۲۱ پذیرش: ۹۴/۳/۱

چکیده

میان قوه وهم و شیطان شباهت‌های بسیاری وجود دارد؛ تا جایی که می‌توان وهم را در مملکت وجود انسان که عالم صغیر است به شیطان تشبیه کرد و شیطان را وهم عالم کبیر دانست. لذا شناخت هریک از واهمه و شیطان می‌تواند ما را در شناخت دیگری یاری رساند؛ همان‌طور که صدرالمتألهین در آثار خود این کار را انجام داده است. نقش وهم در وجود شیطان، نقشی اساسی است و از نظر صدرالمتألهین سقف ادراکات شیطان و نهایت علمی که او می‌تواند بدان دست یابد ادراکات وهمی است و او قدرت رسیدن به ادراکات ناب عقلی را ندارد؛ بنابراین شیطان در نهایت جهل مرکب است. از سوی دیگر تنها راه نفوذ شیطان به نفس انسان، قوه وهم است و او برای اضلال انسان راه نفوذ دیگری ندارد. از این جهات و نیز جهات دیگر، رابطه شیطان و قوه وهم بسیار مستحکم است و هرچه یکی بیشتر شناخته شود، دیگری نیز بهتر شناخته شده است.

این مقاله به دنبال شناخت و تصویر صحیح‌تر از واهمه و شیطان به وسیله مقایسه آنها و بیان رابطه آنها با یکدیگر است که نتیجه عملی آن انگیزش به سوی طلب معرفت و جلوگیری از نفوذ شیطان و حرکت به سمت کمال انسانی است.

کلیدواژه‌ها: واهمه (قوه وهم)، عقل، شیطان، شهوت، غضب، صدرالمتألهین.

۱. مقدمه

شناخت شیطان راهی سودمند برای فهم بهتر چیستی قوه‌ی واهمه و کارکرد آن و نیز شناخت بیشتر نزاع عقل و وهم است. در کتب اخلاقی و حکمی، بحث وهم با بحث شیطان پیوند خورده است. وهم را در وجود انسان به شیطان، و شیطان را نسبت به عالم کبیر به وهم تشبیه کرده‌اند و شدت ارتباط این دو به حدی است که این شبهه پیش آمده که شاید قوه‌ی واهمه همان شیطان باشد و یا شیطان همان واهمه باشد. آیا در واقع، شیطان و قوه‌ی واهمه یک چیزند یا دو چیز و اگر دو چیز هستند بین آنها چه ارتباطی وجود دارد؟

در این مقاله نخست عباراتی را از صدرالمتألهین می‌آوریم که نشان می‌دهند وی نیز به وجود رابطه میان شیطان و قوه‌ی وهم قایل است و در ادامه به بررسی نقش وهم در شیطان و ارتباط شیطان با وهم انسان از نظر او می‌پردازیم. نیز برخی نکات را که صدرالمتألهین درباره‌ی رابطه شیطان و قوه‌ی وهم ارائه کرده است و به شناختی دقیق‌تر از قوه‌ی وهم کمک می‌کنند یادآور می‌شویم.

۲. آشنایی اجمالی با شیطان

صدرالمتألهین شیطان را چنین معرفی می‌کند:

موجود شریبری که کار او شر است و نفوس و همانی را به انجام گناهان و بدی‌ها وسوسه می‌کند... شیطان عبارت از مخلوقی است که شأن او ضد فرشته و در مقابل اوست که عبارت است از وعده به بدی‌ها و ترساندن انسان‌ها از فقر در هنگامی که انسان قصد انجام کار خیری را دارد... پس وسوسه در مقابل الهام، و شیطان در مقابل فرشته قرار دارد (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۱۹۸ و ۲۰۱).

برای روشن شدن این مطلب که صدرالمتألهین شیطان و شیطنت را با وهم مرتبط می‌داند، برخی عبارات ایشان را نقل می‌کنیم:

وجود وهم، وجود عقل کاذب است؛ همان‌گونه که شیطان فرشته‌ی بالعرض است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ب، ص ۲۲۵). قوه‌ی وهمیه یکی از دشمنان خداست و

اجابت‌کننده دعوت شیطان (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۱۹۷). همه قوای نباتی و حیوانی برای حقیقت انسان یعنی عقل سجده کردند، به جز شیطان وهم که مطیع شیطان مضل است (همو، ۱۳۶۳، ص ۲۸۶). وهم شبیه عقل است، ولی عقل نیست؛ همان‌گونه که شیطان شبیه فرشته است، اما فرشته نیست (همان، ص ۵۵۳). صدرالمتألهین در مفاتیح‌الغیب و نیز المبدأ و المعاد و شاید بیش از همه در تفسیر خود بر قرآن کریم درباره شیطان و عملکرد او بحث کرده است. او بر این عقیده است که شیطان که از جن است و اصل خلقتش از آتش است از لحاظ جسمانی، موجودی قوی است؛ به این سبب که نسبت به انسان و حیوانات از سرعت حرکت و سرعت نفوذی فوق‌العاده برخوردار است و نیز قدرت جسمانی بسیاری دارد که برخی از عجایب اعمال جن در قرآن کریم ذکر شده است. در روایات نیز به این مسئله تصریح شده است. صدرالمتألهین درباره علت این قدرت و نفوذ سریع نیز می‌گوید به سبب لطافت جسم اوست که به اصل خلقت او یعنی آتش برمی‌گردد و به همین سبب نیز به طور معمول از دیده‌ها پنهان است؛ همانند هوا یا بخار آب و گاه با تراکم جسم خود می‌تواند به اشکال مختلف بر انسان‌ها ظاهر شود؛ همان‌گونه که بخار آب با تراکم شدن، قابل مشاهده می‌گردد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۲۲۹).

آنچه در این مقاله برای ما اهمیت دارد جسم شیطان نیست، مگر در همین حد که برای درک بهتر از نفس شیطان به کار آید و صدرالمتألهین به آن اشاره کرده است. صدرالمتألهین درباره قدرت نفسانی شیطان می‌گوید شیطان سراسر وهم است. گرچه شیطان از عقل هیولانی و استعداد عقل برخوردار است، بین جسم و نفس او، تعلق و وابستگی شدیدی وجود دارد که این تعلق، مانع از رسیدن او به ادراکات عقلی و فعلیت یافتن عقلش می‌شود و از این رو از معنویت و سعادت که برای انسان ممکن است، محروم است؛ به علاوه اینکه انسان به دلیل ضعف در خلقت جسمانی‌اش در معرض انواع و اقسام بلاها و مشکلات، مانند مثل بیماری‌هاست که نوعاً این مشکلات و تصادم‌ها برای جن رخ نمی‌دهد و خود این، سبب صفاتی پسندیده در انسان می‌شود که استعداد کمال را برایش افزایش می‌دهد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۲۱۸).

البته این مطلب با اینکه در نوع جن افرادی باشند که اهل صلاح باشند و از شیطنت به دور باشند منافات ندارد. شاید صالحین جن از لحاظ تعداد فراوان باشند، اما در مقایسه نوع انسان با جن به اقتضای طبیعتشان کمتر از انسان‌ها به صلاح و فلاح می‌رسند؛ در مسئله سعادت نیز همین‌طور است و در هر حال همان‌طور که در انسان‌ها راه سعادت، مجرد از ماده است، در جن نیز همین‌طور است؛ اما کار برای جن بسیار سخت‌تر است بلکه صدرالمتألهین می‌گوید برای احدی از طایفه جن حتی صالحین آنها، علم به مقاصد کلی و امور الهی حاصل نمی‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۴). از نظر صدرالمتألهین هرچه تعلق و وابستگی بین نفس و بدن بیشتر باشد قدرت و هم نیز بیشتر است. بنابراین به طور عادی قدرت واهمه در شیطان نسبت به انسان و حیوان بسیار بیشتر است اما سقف ادراکات شیطان در همین حد و هم و خیال است و از رسیدن به آسمان عقل محروم است (همان، ج ۱، ص ۳۰۴؛ صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۲۱۷).

صدرالمتألهین بنای علم و معرفت صحیح را بر مجرد از جسم و جسمانیات می‌داند و به تبع، بنای جهل را بر تعلق و وابستگی به امور پست و ظلمانی دنیوی. هرچه مجرد بیشتر باشد علم نیز شدیدتر است و تمام انواع ادراک از نظر صدرالمتألهین به نوعی از وجود مجرد برمی‌گردد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۲۹۷-۲۹۹ و ۴۷۰؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۲۱۹؛ همو، بی‌تا، ص ۱۳۸). در احساس که ضعیف‌ترین نوع ادراک است ضعیف‌ترین مجرد نیز رخ می‌دهد و این مراتب ادامه دارد تا آنکه در تعقل، این مجرد شدید می‌شود؛ تا جایی که مجرد کامل از جسم و جسمانیات رخ می‌دهد و این مرحله بالاترین کمال انسانی است که در آن خود به منبع علوم تبدیل می‌شود و هر مجهولی به محض التفات برای او معلوم می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۵۲۱).

لازمه این مطلب آن است که هرچه درجه و شدت مجرد افزایش یابد، احتمال خطا در ادراک، کاهش یابد و در مقابل با بالا رفتن میزان تعلق و وابستگی به امور جسمانی، احتمال خطا در ادراکات افزایش یابد؛ اعم از ادراک حسی، خیالی و یا وهمی.

با توجه به این مطلب به دست می‌آید که در ادراکات شیطان احتمال خطا بسیار بالاست؛ به گونه‌ای که هرگز قادر نیست به فهم صحیحی از عالم واقع دست یابد؛ بلکه با پندارهای

خودساخته به راه خود ادامه می‌دهد و همه چیز را آن‌گونه که خود بخواهد تفسیر می‌کند؛ لذا در جهل مرکب، غوطه‌ور است. او نخست خود را می‌فریبد و در ادامه می‌کوشد همه را به راه خویش دعوت کند و از اصحاب خویش گرداند؛ چراکه قدرت تنها ماندن را ندارد و وحدت را به هیچ وجه بر نمی‌تابد و چون از تعقل محروم است و با خیال آشناست به اقتضای آنچه با آن مأنوس است، کثرت را دلیل حقانیت می‌داند؛ لذا کثرت اصحاب خود را نشانه حقانیت خود دانسته، پیوسته در پی تزاید آن است.

از نظر صدرالمتألهین اینکه در شریعت آمده است که شیطان مجبول و مفطور بر اغوا و اضلال و افساد و تباهی و بزرگی طلبی و ادعای برتری است همه به مقتضای طبیعت اوست که آتشین بودن بر او غلبه دارد و تعلق به این طبیعت، سبب هلاکت است (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۱۹۶؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۲۳)؛ همان‌گونه که احکام طبیعت بر شیطان غالب است و تعلق شدید بین نفس و بدن او وجود دارد و به عبارتی، وهم سلطان قوای اوست، همین وهم و لشگریان وهم به‌ویژه شهوت و غضب نیز ابزار او و راه نفوذ او هستند و جز با وهم قادر نیست به اهداف خود دست یابد، نه در خود و نه در دیگران.

۳. شناخت دقیق‌تر از قوه وهم به وسیله شناخت شیطان

از آنجاکه اهل حکمت و معرفت از جمله صدرالمتألهین و پیروان او در شناساندن قوه وهم و نیز در شناساندن شیطان هر دو، از تشبیه یکی به دیگری سود می‌جستند و وهم را شیطان درون و شیطان را وهم عالم کبیر معرفی می‌کردند (و می‌توان گفت که این فقط یک تشبیه نیست، بلکه به واقعیت بسیار نزدیک است و این غیر از نظریه برخی متکلمان است که گمان کردند منظور از شیطان در آموزه‌های دینی همین وهم است و در خارج موجودی به نام شیطان وجود ندارد)، می‌توانیم برای شناخت بهتر و دقیق‌تر از قوه وهمه از این ابزار استفاده کنیم. صدرالمتألهین نیز این کار را کراراً در آثار خود انجام داده است. ما هم در ادامه این بخش، برخی نکات را در این باره یادآور می‌شویم و با استفاده از آرای صدرالمتألهین هر یک را توضیح می‌دهیم.

۳-۱. حکمت وجود قوه وهم و وجود شیطان در عالم

نخست باید توجه داشت که وجود قوه وهم به منزله یکی از قوای نفس برای انسان و نیز حیوان، یک ضرورت است و کارکرد اصلی این قوه، ادراک معانی جزئی است؛ به علاوه اینکه به تعبیر صدرالمتألهین وهم، خلیفه عقل در ادراک محسوسات است و تا زمانی که انسان در دنیاست به وجود این قوه احتیاج دارد و اگر این قوه نبود، زندگی انسان و حیوان مختل می‌شد؛ چراکه هرچند ادراک محسوسات و دیگر جزئیات برای انسان هدف غایی نیست و کمال او در ادراک معقولات و فعلیت یافتن عقل است، برای رسیدن به این هدف باید از پل جزئیات بگذرد و ادراکات جزئی را وسیله رسیدن به مرتبه عقل بالفعل قرار دهد. بنابراین از وجود قوای جزئی و از جمله وهم‌گریزی ندارد و اموری مانند تدبیر منزل و سیاست مُدُن از امور شاخص در نشان دادن احتیاج انسان به این قوه است. حال پرسشی که در اینجا مطرح است این است که کارکرد ثانوی و بالعرض قوه وهم که لاجرم به جعل کارکرد اول، آن نیز جعل (خلق) می‌شود چه حکمتی دارد و احتمالاً چه منافعی را دنبال می‌کند؟ آیا بهتر نبود که وهم، ادراکات ناصحیح نداشته باشد؟ آیا بهتر نبود که موجودی به نام شیطان که قوه وهم در او به نهایت رسیده است در جهان نباشد و سبب گمراهی بسیاری از انسان‌ها نشود؟ در اینجا می‌کوشیم با استفاده از آرای صدرالمتألهین به این شبهه پاسخ دهیم.

صدرالمتألهین در پاسخ به اینکه وجود شیطان در عالم چه حکمت و سودی دارد با اینکه کار او شرارت است و جز شر و فساد و اضلال، کاری از او صادر نمی‌شود، پاسخ‌های زیبایی دارد و برای وجود شیاطین در عالم منفعت‌هایی را ذکر می‌کند که همین منافع را برای وجود قوه وهم نیز قایل می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۲۵۴؛ ج ۵، ص ۲۲ و ۱۶۶؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۳۵۳). به‌طورکلی می‌توان این منافع را در دو دسته خلاصه کرد: اول آنکه وجود این قوا در عالم سبب تعمیر و آبادانی عالم طبیعت و دنیا می‌شود؛ دوم اینکه همان‌گونه که فرشته و الهام او برای انسان سود دارد، شیطان و وسوسه او نیز سود دارد (البته صدرالمتألهین حکمت وجود این قوا را بسیار بیشتر می‌داند، اما بیشتر بر این دو دسته تأکید دارد).

توضیح منفعت اول این است که همان‌گونه که در عالم، قوایی وجود دارند که به تعمیر و آبادانی عالم آخرت اشتغال دارند و وجودشان ضروری است، در مقابل به عده‌ای هم نیاز است تا به تعمیر و آبادانی عالم دنیا و طبیعت مشغول باشند؛ چراکه دسته اول از فعل دسته دوم بیزار و روی‌گردان‌اند؛ پس به عده‌ای نیاز است که آنها هم از فعل دسته اول بیزار باشند تا در نتیجه هر دو عالم آباد باشند و قوام و انتظام عالم، برقرار باشد.

اما دسته اول شامل دو قسمت است که یکی فرشتگان و دیگری بندگان صالح خدا از انسان‌ها هستند؛ دسته دوم نیز شامل چند گروه است: یکی شیاطین انس، دیگری شیاطین جن و نیز، کسانی از جن و انس که در بین آن دو دسته (صالحین و شیاطین) قرار دارند و رویی به سوی دنیا و رویی به عقبا دارند. تعریف عقل در فلسفه و به‌ویژه در حکمت متعالیه با ادراک کلیات و مجرد از ماده‌گره خورده است و از نظر صدرالمتألهین عقل وقتی عقل است که نظر به عالم بالا داشته باشد؛ اما وقتی تعلق و دل‌بستگی‌اش به پایین و طبیعت باشد، دیگر عقل نیست بلکه وهم است. از سویی تعمیر طبیعت، محتاج نظر به طبیعت و دل‌بستگی به آن است. بنابراین تعمیر طبیعت نیازمند وهم است و در این میان، شیطان هم که کارش تثبیت وهم است به خدمت می‌آید.

خلاصه اینکه برای آنکه دنیا آباد باشد باید کسانی باشند که دنیاطلب باشند و جز به مشتهیات نفسانی خود به چیز دیگری نیندیشند و پیوسته در صدد نقشه‌کشی و اجرای نقشه‌هایی برای استفاده حداکثری از لذات طبیعی باشند. ما امروزه می‌توانیم با گسترش روزبه‌روز تکنولوژی در جوامعی که انسانیت در آنها غروب کرده است، به خوبی این مطلب را تصدیق کنیم؛ چراکه از این مجرا، منافع بسیاری عاید جوامع دینی و علمی شده است. به عبارتی می‌توان گفت که پیروان وهم، می‌سازند و آباد می‌کنند تا پیروان عقل در جهت اهداف عقلانی برای خود و جامعه خود از آنها استفاده کنند؛ اما خود پیروان وهم از این نکته غافل‌اند.

گمراهان و گمراه‌کنندگان از جن و انس، خدمت دیگری نیز به جریان هدایت می‌کنند، ولی خود از آن بی‌خبرند؛ چراکه اهل ضلالت و اضلال با شبهه‌افکنی و نشر شبهات و مغالطات و سد راه هدایت بندگان، مقدمه و بهانه‌ای می‌شوند برای ارسال رُسل و انزال کُتب و رشد روزبه‌روز

حکمت و برهان و به عبارتی رشد روزافزون عقل بندگان؛ چراکه به اقتضای قاعده لطف، خداوند بندگان را به حال خود رها نمی‌کند که طعمه شیاطین شوند؛ تا وقتی که حجت خود را به هر طریقی بر آنها تمام کند.

فایده دیگری که آن نیز از همین دسته است و صدرالمتألهین به آن اشاره دارد این است که اهل ضلالت و اولیای طاغوت (که صدرالمتألهین یکی از مصادیق طاغوت را وهم می‌داند) و تابعان شیطان با آزارها و ستم‌هایی که بر بندگان خدا روا می‌دارند زمینه‌ای می‌شوند تا بندگان خدا در سیر خود سرعت بگیرند و از دل بستن به دنیا و اهل دنیا بپرهیزند و زودتر به هدف خود برسند. برای مثال کسی که کینه و دشمنی با انسان دارد می‌کوشد معایب او را جست‌وجو و بازگو کند و از این راه، انسان به عیوب خود که به آنها توجهی نداشت پی می‌برد و درصدد اصلاحشان برمی‌آید؛ لذا این دشمن به انسان خدمتی می‌کند که شاید هیچ دوستی این خدمت را نکند؛ چراکه محبت به شیء موجب غفلت از عیوب آن می‌شود و در مجموع، تمام آنچه از سوی شیاطین انسی و جنی و نیز غیر آنها بر سر انسان می‌آید، حتی همه آلام و صدمات طبیعی که احياناً در آنها نیز شیطان و اهالی وهم دخیل هستند در نهایت، همه به سود بندگان خدا و به سود حزب خدا تمام می‌شود و شاید اگر جز این بود خداوند هیچ ظالمی را بر مظلومی مسلط نمی‌کرد.

این مطلب تنها به دخالت‌های افراد دیگر در زندگی انسان مربوط نیست، بلکه قوه وهم که در هر انسانی وجود دارد و مجرای وساوس شیطان است نیز گرچه در نگاه اول از حزب شیطان قلمداد می‌شود، به وجهی از حزب خداست؛ چراکه همان‌طور که در قسمت‌های قبل اشاره کردیم، نزاع وهم با عقل و مقاومت‌های عقل و تجاربی که عقل در این میدان کسب می‌کند رفته‌رفته سبب تقویت عقل می‌شوند؛ تا آنجا که وهم را به تسخیر کامل خود درآورد و با سلاح برهان و یقین، زبان جهل و مغلظه و سفسطه را ببندد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۱۶۵-۱۶۶؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۲). پس صدرالمتألهین وجود شیاطین را در عالم ضروری می‌داند، اما برای نجات از شر شیاطین هم راهی را معرفی می‌کند که آن پیروی از دستورهای شریعت و دین الهی است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۲۵۴).

۲-۳. انسان، باب الابواب

اکنون به مطلب مهمی می‌پردازیم که صدرالمتألهین بارها به اشارت یا صراحت، بر آن تأکید کرده و نسبت به آن هشدار و بیداریاش داده است و حتی درباره‌اش، علاوه بر تصانیف عربی خود، رساله‌ای مستقل به زبان فارسی به نام «رساله سه اصل» نگاشته است. مطلب این است که انسان که در عرف منطق و فلسفه به حیوان ناطق شناخته شده، فقط حیوان ناطق نیست. به عقیده صدرالمتألهین انسان که به حسب ظاهر، نوع واحد است و تحت این نوع، افراد بسیار، محقق است به حسب باطن و حقیقت که ملاک حشر او نیز هست یک جنس است که تحت این جنس، انواع بسیار قرار دارد و این فقط یک تشبیه و یا کنایه و مجاز نیست، بلکه حقیقتی است که معمولاً برای بیشتر انسان‌ها تا زمانی که در قید حیات دنیا هستند پنهان می‌ماند و پس از هجرت از عالم طبیعت است که خود را نشان می‌دهد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۲۲۵-۲۲۹؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۶۰؛ ج ۵، ص ۴۸، ۲۱۳).

توضیح این مطلب با تکیه بر حکمت متعالیه این است که انسان، دارای چهار شعبه است که عبارت‌اند از عقل، وهم، شهوت و غضب که عقل و وهم فرماندهان قوای نظری و مستخدم قوای عملی هستند و شهوت و غضب نیز فرماندهان قوای عملی و خادم قوای نظری‌اند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۲۸؛ ج ۴، ص ۲۷۷؛ ج ۵، ص ۲۱۹).

صدرالمتألهین برای انسان از بدو پیدایش حیات مادی او منازل و مقاماتی را قایل شده است که از منزل حس آغاز می‌شوند و تا منزل عقل و مراتب آن ادامه دارند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ص ۳۳۷-۳۳۸؛ همو، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۱۵۷-۱۵۸). علاوه بر این از حیث میزان تجرد قوه عاقله نیز به پیروی از دیگر حکما از عقل بالقوه و هیولانی تا عقل مستفاد را قبول دارد. نکته این است که عقل بالقوه که در انسان، قوه و ماده و به عبارتی استعداد عقل است فقط استعداد عقلانیت نیست، بلکه استعداد بهیمیت، سبُعیت و شیطنت نیز هست. گرچه در انسان بر خلاف دیگر حیوانات این استعداد وجود دارد که از مراتب حس و خیال و وهم بگذرد و به مراتب عقل دست یابد، در بیشتر انسان‌ها چنین اتفاقی نمی‌افتد و در منزل وهم متوقف می‌شوند. حال این منزل

وهم منزلی است که هم حیوان و هم انسان و هم جن و شیطان در آن حضور دارند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۰۴؛ همو، ۱۳۶۰، ب، ص ۳۳۹).

اگر در انسان عقل به فرماندهی کل قوا برسد و همه قوای نظری و عملی به خدمت و اطاعت بی‌چون و چرای او درآیند، عقل این قوا را جهت رسیدن به کمال و سعادت حقیقی به کار می‌گیرد و هر قوه‌ای به هدف خلقت خود می‌رسد و با رسیدن به مرتبه عقل بالفعل و مستفاد، انسان وارد جرگه عقول مفارق می‌شود که در آموزه‌های دینی به فرشته شناخته می‌شوند و باطن او که حقیقت اوست حقیقتاً به ملکوتی از ملائکه مبدل می‌گردد؛ با این تفاوت که انسان بر خلاف فرشته، مقام معلوم و حدّ یقف در کمالات ندارد و همیشه در حال صعود است و نیز بر خلاف فرشته، مرتبه او فقط مرتبه عقل نیست بلکه از حس تا عقل را واجد است و از همه بهره می‌برد. لذا جامعیتی که در انسان هست در هیچ مخلوقی نیست. این، فعلیت یافتن یکی از استعدادهاست؛ اما اگر این استعداد به فعلیت نرسد در او استعدادهایی دیگر وجود دارد که لاجرم آنها به فعلیت خواهند رسید.

از نظر صدرالمتألهین زمانی که انسان، قدرت تمییز می‌یابد و از مرحله نفس حیوانی وارد مرحله نفس انسانی می‌شود، همان سنّ بلوغ و تکلیف شرعی است (در اغلب انسان‌ها) که نور عقل فعال بر عقل منفعل انسانی تأییدن گرفته است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۹۳؛ همو، ۱۳۰۲، ص ۳۱۴؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۹۴؛ ج ۵، ص ۱۶۵). بنابراین انسان زمانی وارد مرحله تمییز خیر و شر می‌شود که تا حدی شهوت و غضب در او قوت گرفته‌اند؛ چراکه شهوت و غضب از ویژگی‌های مرحله حیوانی است؛ یعنی مرحله‌ای که قبلاً آن را واجد بود و به علاوه از وهم حیوانی برخوردار بود. از زمانی که عقل شروع به قوت گرفتن می‌کند، نزاع عقل و وهم نیز آغاز می‌شود؛ نزاعی که در آغاز بر سر تسخیر قوای عملی و در رأس آنها شهوت و غضب است. وهم می‌کوشد احکام شهوی حیوانی را بر عقل غالب کند تا نفس همواره در پی ارضای مشتتهات باشد. شاید اشکال شود که شهوت و غضب از قوای عملی‌اند و عقل، قوه نظری است؛ پس غلبه شهوت بر عقل چه معنایی دارد؟

در پاسخ می‌گوییم که منظور از این غلبه آن است که عقل، هم خود را در رسیدن به خواسته‌های شهوی قرار دهد و خودش به دست خود به اسارت هوا و هوس درآید و در واقع این همان غلبه وهم بر عقل است؛ اما این غلبه مراتبی دارد.

عقل و وهم هر دو در پی تسخیر قوای عملی‌اند. پس شهوت یا در خدمت عقل است و یا در خدمت وهم. اگر شهوت به خدمت وهم درآید و وهم در این نزاع پیروز شود، یک مرتبه از مراتب غلبه وهم بر عقل تحقق می‌یابد که در آن، خواسته و هم نفس، رسیدن به هوس‌ها و ارضای انواع شهوت است و این، یکی از صفات بارز حیوانات است که اگر انسان در این صفت، راسخ گردد و این صفت تبدیل به خلق و ملکه او گردد این انسان به حقیقت، یکی از انواع بهایم است؛ اما با دیگر بهایم این تفاوت را دارد که او استعداد انسانیت را دارد، اما خود را به منزل بهیمنیت تنزل داده است؛ لذا او از این حیوانات پست‌تر است و با بروز این حقیقت برای او در قیامت، دچار عذاب دردناک خواهد شد؛ زیرا می‌فهمد انسانی است که حیوان شده است. حیوانات چنین عذابی ندارند؛ چراکه این استعداد را نداشته‌اند. این نفس وهمانی به صورت خرس یا خوک یا دیگر حیواناتی که شهوت بر آنها غالب است وارد عرصه محشر خواهد شد و البته این حقیقت، اکنون نیز در او هست، اما خود از آن غافل است.

درباره غضب نیز وضعیت به همین منوال است و نفس وهمانی که غضب در او رسوخ کرده و ملکه شده است، از جمله سگان و گرگان است و این نیز درجه دیگری از درجات غلبه وهم بر عقل است.

اما نفوس وهمانی انسان و نیز جن به سبب استعداد عقلانیت از قدرتی ادراکی برخوردارند که می‌توانند برای رسیدن به اغراض شهوی و غضبی خود به انواع مکرها و حیل‌ها بپردازند و برای رسیدن به اهداف خود از هر وسیله‌ای استفاده کنند و می‌کوشند که هر مانعی را از سر راه بردارند. اگر نفس در این جهت پیشروی کند و این صفت به خلق و ملکه او تبدیل شوند، نام این موجود می‌شود شیطان؛ چه انسان باشد و چه جن و نام این صفت در اصطلاح روایات نیز، شیطنت یا نکراء است و نه عقل (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۲۲).

برای نمونه صدرالمتألهین در باب منافقان می‌گوید که هر منافقی به حسب باطن، حقیقتاً یکی از شیاطین است؛ گرچه ظاهرش ظاهر انسانی باشد؛ اما به این ظاهر نباید مغرور شد و فریب خورد؛ چراکه آنچه مهم و ملاک است، باطن و قلب و حقیقت انسان است. در قیامت، همین باطن است که ظاهر می‌شود و به صورت‌های مناسب آن محشور می‌شود. کسی که صفت نفاق در او ملکه شده باشد، در زمره شیاطین محشور می‌شود؛ زیرا صفات شیطانی بر او غلبه کرده‌اند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۲۸).

نتیجه این است که انسان که بالقوه، فرشته است بالقوه، شیطان نیز هست و بالقوه سگ و خوک و... نیز هست و به عبارت دیگر همان نفسی که عقل هیولانی است کلب هیولانی، خنزیر هیولانی، جن هیولانی و شیطان هیولانی نیز هست؛ اما فعلیت یافتن این قوه‌ها به تکرار اعمال مناسب آنها و رسوخ صفاتشان در نفس وابسته است. غلبه عقل بر دیگر قوا او را وارد صف ملائکه می‌کند و غلبه وهم او را به چرندگان یا درندگان یا گزندگان و یا شیاطین ملحق می‌سازد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۸۲، ۳۹۳ و ۴۲۸؛ ج ۴، ص ۲۷۷، ۲۹۰، ۳۰۸-۳۱۰؛ ج ۵، ص ۱۸۸ و ۲۱۲).

اما هر یک از این چهار شعبه، دارای صفات و ویژگی‌هایی هستند که به آن شناخته می‌شوند و صدرالمتألهین در مواضع پراکنده به آنها اشاره کرده است. بنابر نظر صدرالمتألهین، صفاتی که از غلبه شهوت بر انسان ظاهر می‌شوند، عبارت‌اند از: حرص، بخل، شهوت‌رانی جنسی، پرخوری، و صفاتی که از غلبه غضب بر انسان ظاهر می‌شوند عبارت‌اند از: عجب، کبر، آزار دیگران، دشمنی به ناحق، ستم‌پیشگی، انتقام‌جویی، انواع جنایات (از قبیل قتل)، قهر و غلبه‌جویی نسبت به هم‌نوعان و... البته طبق بیانی که گذشت، می‌توان تمام صفات ناشی از شهوت و غضب را به وهم نیز نسبت داد.

صفاتی که از غلبه وهم و هوا بر انسان ظاهر می‌شوند عبارت‌اند از: کفر، بدعت، مکر، حيله و خدعه، سوء اعتقاد، گمراه کردن دیگران، حب استیلا و برتری، تمرد از دستور حق، اوهام باطل، ایجاد شبهات و قیاس‌های فاسد، خودنمایی، مسخره کردن دیگران، حب شهرت، استبداد به رأی، پیروی از هوس‌ها، مخالفت با پیروان حق، کبر، حسادت، درازی آرزو، فراموش کردن

آخرت، ناامیدی از رحمت خدا، امن از مکر خدا، نفاق، و خلاصه تمام انحرافات اخلاقی و اعتقادی که قهراً انحرافات عملی و ظاهری را به دنبال خواهند داشت.

اما صفاتی که از غلبه عقل بر انسان ظاهر می‌شوند عبارت‌اند از: صبر، شکر، خضوع، تواضع، زهد، قناعت، بیم و امید، تحصیل علوم و معارف، تنزه و طهارت، و سایر فضایل اخلاقی و اعتقادی. پس انسان که در دنیا نوع واحد است در برزخ و قیامت، جنسی است که انواع بسیاری را شامل می‌شود، نه فقط چهار نوع؛ چراکه هریک از این چهار شعبه نیز خود شامل انواع بسیاری هستند و صدرالمتألهین می‌گوید به همین سبب گفته شده که انسان «باب الابواب» است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۴۸).

رمز این مطلب نیز همان است که تکرار افعال و انفعالات در بدن و نفس، سبب پیدایش عادات و ملکات می‌شود و به خلُق و شاکله انسان مبدل می‌شود و حقیقت باطنی او را تشکیل می‌دهد؛ چه در جهت شهوت و چه غضب و چه وهم و هوا و چه عقل و به تناسب ملکه‌ای که انسان واجد آن شده است وارد نوعی از انواع از حیوانات یا شیاطین یا ملائکه می‌گردد و در زمره همان گروه محشور می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۱۲۸).

۳-۳. وهم، عامل تمام شیطنت‌ها

از آرای صدرالمتألهین و پیروان وی می‌توان استفاده کرد که اصل و اساس همه شیطنت‌ها به قوه وهم بازمی‌گردد. اگر به سبب غلبه وهم بر عقل نبود، ابلیس هم ابلیس نمی‌شد و به همین جهت، لفظ شیطان نه فقط بر شیاطین جنی، بلکه بر انسان‌هایی که صفات شیطانی داشته باشند اطلاق می‌شود. این اطلاق هرگز اطلاق مجازی نیست و غلبه وهم بر عقل، هم انسان و هم جن را می‌تواند به مرحله شیطانی بکشاند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۶۵). البته چنین هم نیست که هر کجا وهم بر عقل غلبه کرده باشد بگوییم این شخص، ملحق به شیاطین است؛ چراکه غلبه وهم بر عقل مراتبی دارد و غلبه شهوت و غضب بر عقل نیز، غلبه وهم است؛ اما این غلبه می‌تواند نفس انسان را به مرتبه حیوانات تنزل دهد. البته هر حیوانی شیطان نیست، بلکه شیطان

در ضلالت و گمراهی و دوری از حق، بسیار از حیوان پست‌تر است و تا زمانی که در انسان، صفات شیطانی ظاهر نشود اطلاق شیطان بر او صحیح نیست؛ گرچه می‌تواند از حزب شیطان و ابزارهای او به‌شمار آید. در این زمینه در قسمت‌های قبل عباراتی از صدرالمتألهین را که دلالت بر این معنا داشتند نقل کردیم و مطالب نکته چهارم نیز به کمک این نکته می‌آید؛ اما در اینجا عبارات دیگری را نقل می‌کنیم که صریح در این مطلب است. از جمله وی در *اکسیر العارفین* می‌گوید:

ابلیس هر انسانی همان نفس خود اوست در زمانی که هوا را تبعیت کند و راه وسواس و انکار حق و سرکشی و استکبار را بیسماید؛ لکن کسی که برای اولین بار راه گمراهی را پیمود و مورد طرد از عالم رحمت قرار گرفت، نام ابلیس را به خود گرفت (صدرالمتألهین، ۱۳۰۲ق، ص ۳۰۹).

صدرالمتألهین در اینجا هم از وجود شیطان خارجی سخن گفته و هم از شیطان داخلی، و شیطنت داخلی را هم نتیجه پیروی از وهم دانسته است. او شبیه این معنا را در تفسیر خود بر قرآن کریم هم دارد (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۰۵).

حکیم ملاعلی نوری نیز در تعلیقات خود بر تفسیر صدرالمتألهین بر این مطلب تأکید می‌ورزد. برای نمونه می‌گوید: «اگر در ابلیس، جهت وهم بر جهت عقل غلبه نمی‌کرد و ملکه جهل در او رسوخ نمی‌کرد، او نیز ابلیس نمی‌شد» (نوری، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۵۱). همچنین وی «نفس اماره» را با نفس شهوانی منطبق می‌داند. صدرالمتألهین نیز گرچه شاید به آن تصریح نکرده باشد، اما از آنچه درباره این قوه و آثار آن آورده است می‌توان استفاده کرد که نفس اماره همان قوه وهم است. به علاوه، وی قوه وهم را یکی از مصادیق «طاغوت» دانسته است و «هوا» را نیز با وهم تطبیق می‌دهد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۸۲؛ نوری، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۸۸؛ ج ۳، ص ۴۹۹).

درباره این نکته به کلامی دیگر از صدرالمتألهین بسنده می‌کنیم. وی ضمن بیان اینکه منشأ خلود در عذاب، کفر است و نه چیز دیگر، کلامی به این مضمون دارد که مهم‌ترین پیروان شیطان در مملکت وجود انسان سه چیزند: ۱. قوه شهویه؛ ۲. قوه غضبیه؛ ۳. قوه وهمیه. هریک از اینها انسان را به سوی خود می‌خواند تا خواسته‌های او را ارضا کند و هریک از اینها آتشی است که

انسان را به سوی آتش‌ها می‌کشاند و آتش‌گیره این آتش‌های پنهانی، مشتبهات نفسانی است. صدرالمتألهین در ادامه منشأ اصلی همه این آتش‌ها را قوه وهمیه می‌داند که مبدأ گمراهی و مغالطه و سوءظن و دعوت‌کننده به سوی کفر است و از این جهت، خدای تعالی، افعال قبیح منسوب به قوه وهمیه را بیش از افعال دیگر قوا مذمت و تقبیح کرده است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۳۰۷-۳۱۰).

۳-۴. شیطان و جهل مرکب

جهل مرکب از لوازم قوه وهم است (مگر تحت سلطه عقل) و ادراک وهمی خودبه‌خود خطا در ادراک و جهل مرکب را به دنبال دارد. عالم وهم عالم واقعیات نیست، بلکه اصلاً کاری با واقع ندارد و فقط به دنبال لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر است؛ چراکه وهم، همان توجه به جسم و عالم دنیا و ظاهر، و رها کردن باطن و ملکوت عالم است. از آنجا که صاحب واهمه هیچ توجهی به واقع ندارد، بلکه با واقع بیگانه است پس توجه به واقع، علامت داشتن عقل است و شدت و ضعف عقل با میزان توجه به واقع سنجیده می‌شود. لذا کننده شدن از امور اعتباری و طلب حقیقت، نشانه کمال عقل است.

در آثار صدراییان گاه می‌بینیم که جهل و وهم را یک چیز دانسته‌اند و آن را در مقابل عقل قرار داده‌اند. از جمله خود صدرالمتألهین در شرح حدیث جنود عقل و جهل در *اصول کافی*، مقصود از عقل و جهل مذکور در حدیث را وجودهای عینی خارجی می‌داند که یکی، عقلی ناب و دیگری وهمانی محض است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۰۴). در این باره نکته درخور توجهی وجود دارد که ما را بیشتر متوجه حقیقت این مطلب می‌سازد و آن این است که صدرالمتألهین شیطان را در نهایت جهل می‌داند. وی در تفسیر قرآن و نیز در *مفاتیح الغیب* به اثبات این نکته پرداخته است که شیطان هرگز در زمره عالمان نبوده است و نخواهد بود؛ بلکه مدار او بر جهل مرکب و وهمیات و مغالطات و سفسطه و ظن و گمان است و راهی به آسمان یقین و معرفت ندارد. بر خلاف تصور عامه مردم و حتی برخی از علما که تصور می‌کنند شیطان

از عالم‌ترین عالمان است، او در نهایت جهل مرکب است. وی برای اثبات این مطلب چندین استدلال ارائه کرده که بیان آنها از حوصله این بحث خارج است (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۲۱۷-۲۲۳؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۳۵۴). این جهل هم شامل جهل به حقیقت انسان و هم حقیقت فرشتگان و هم به مبدأ و معاد هستی است. ناگفته نماند که صدرالمتألهین اصرار دارد که شیطان، علم به مبدأ و معاد نداشت؛ اما برخی از بزرگان از آیات قرآن استفاده کرده‌اند که او هم به مبدأ و هم به معاد علم داشت اما ایمان نداشت. به نظر می‌رسد که این دو کلام با یکدیگر منافاتی ندارند و قابل جمع باشند؛ به این صورت که بگوییم علمی که برای او حاصل بوده، علم ظنی و یا تقلیدی بوده است (به تقلید از فرشتگان، چنان‌که بسیاری از انسان‌ها نیز دارای این نوع علم‌اند) و نه علم یقینی و برهانی؛ گرچه صدرالمتألهین حتی منکر این علم هم شده است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۲۱۹)؛ اما با توجه به آیات قرآن، نمی‌توان این نوع از ادراک را منکر شد.

نتیجه این مطلب آن است که راه کمال برای وهم منهای عقل بسته است؛ چراکه اصلاً وهم به تنهایی نمی‌تواند کمال و سعادت حقیقی را تشخیص دهد و لذا هیچ‌وقت نخواهد فهمید که به کمالی رسیده است یا خیر و یا با رسیدن به غایت موهوم خودش گمان می‌کند به کمال رسیده است و در واقع، مسئله کمال برای وهم اصلاً مطرح نیست؛ لذا هر کس که وهم را بر قوای خود مسلط سازد و مطیع آن شود، به حزب شیاطین داخل شده است و هرگز راه به کمال نخواهد برد. اگر امکان داشت که از راه وهم کسی به کمال برسد، شیطان در این راه اولویت داشت؛ اما او با هزاران سال عبادت نتوانست به کمال برسد و نمی‌دانست که نتوانسته است و نمی‌تواند؛ بلکه پیوسته بیشتر در جهل مرکب فرو رفت و همین در اثبات مقصود کفایت می‌کند (همان، ص ۲۱۸). از این مطلب استفاده می‌شود که راه برون‌رفت از تیررس شیطان، تحصیل معرفت حقیقی و تحقق به آن و عمل بر اساس آن است تا در نتیجه، عقل، قوت یابد و وهم به تسخیر آن درآید. اگر وهم به تسلط کامل عقل درآید، آن‌گاه دیگر لشگریان شیطان نیز از دست او خارج می‌شوند و به کنترل عقل درمی‌آیند. در این باره صدرالمتألهین می‌گوید:

رأس و رئیس تمام صفات فرشته گون، نور علم و معرفت و برهان است و در مقابل، رأس و رئیس تمام صفات هلاک کننده و شیطانی، ظلمت جهل و گمراهی است. پس هیچ کس هلاک نشد مگر به علت جهل و توابع جهل و هیچ کس به سعادت نرسید مگر به سبب نور علم (همان، ص ۱۸۰).

۳-۵. عوامل زمینه ساز برای نفوذ شیطان در انسان

از نکات دیگر در باب رابطه میان وهم و شیطان این است که چه عواملی زمینه می شوند که شیطان بتواند بر نفس انسان اثر بگذارد و او را وسوسه کند؟ صدرالمتألهین عمده عوامل را در این باب دو عامل می داند که یکی مربوط به شیطان به منزله فاعل و وسوسه است و یکی مربوط به انسان به منزله قابل آن است و در صورت اجتماع هر دو عامل، شیطان به تناسب شدت و ضعف عامل دوم، بر مملکت نفس آدمی سلطنت می یابد.

اما آنچه در شیطان وجود دارد که تأثیر بر نفس انسان را برای او ممکن می سازد، لطافت جسم و سرعت نفوذ او در رهای انسان و خون او و اعضا و اخلاطی است که آلات و ابزارهای ادراک اند و خداوند این اقتدار را به او داده است که به وسوسه و تخییل بپردازد. نمونه این اقتدار که صدرالمتألهین تنها به آن اشاره کرده بهره داشتن از علمی به نام سیمیاست که صدرالمتألهین می گوید طایفه جن با داشتن این علم می توانند اشیا را وارونه جلوه دهند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۳۳۹). با اندکی تأمل نیز می توان به وجود این قدرت در شیطان پی برد؛ چراکه القای خواطر (که نقطه آغاز و مبدأ افعال، همین خواطر هستند؛ چه افعال نیک و چه افعال زشت) به قلب آدمی به گونه ای که خود انسان متوجه نشود که این القا از جای دیگری است، بلکه بپندارد که خودش با خود حرف می زند، امری طبیعی نیست. معلوم است که شیطان از خارج نمی گوید که این کار را بکن یا نکن که اگر چنین باشد انسان به وجود او و صوت و القای او پی می برد؛ بلکه از درون با او صحبت می کند. مثلاً می گوید این کار را بکنم یا نکنم تا انسان گمان کند که خودش با خودش صحبت می کند. شاید صحبت فرشته با انسان و الهامات او نیز این گونه باشد.

مسئله مهم‌تر، یعنی آنچه در انسان زمینه را برای وسوسه شیطان آماده می‌کند، قصور و کوتاهی قوای ادراکی در بیشتر انسان‌هاست که در نتیجه آن از رویارویی و ایستادن در مقابل سربازان شیطان یعنی قوای شهوی و غضبی و در رأس آنها قوه وهم، ناتوان می‌شوند و لذا ضعیف و مغلوب می‌گردند؛ مگر کسانی که خداوند به آنها توفیق داده است و توانسته‌اند همه قوا را به تسخیر عقل درآورند؛ به‌ویژه قوه وهمیه را که از دشمنان خدا و از سربازان شیطان و اجابت‌کننده دعوت اوست (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۱۹۶؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۲۳-۲۲۴).

صدرالمتألهین تأکید دارد که اگر نفس وهمانی باشد، بدون شک تحت سلطه شیطان است؛ چراکه وهم به سبب مناسبت و سنخیتی که با شیطان دارد، مطیع اوست و اغوا و مغالطات او را می‌پذیرد.

راه مبارزه با شیطان و وهم نیز تقویت عقل به وسیله علم و حکمت، و توجه به حقایق اشیا و عمل بر اساس آن است و هر کس که استعانت از علم و حکمت را ترک کند، قطعاً شهوت و غضب را بر خود مسلط کرده است. این شخص به‌یقین هلاک شده و سرمایه عمر خود را باخته است و از آنجاکه شهوات در تمام گوشت و خون آدمی جاری‌اند، سلطنت شیطان نیز در تمام گوشت و خون او جریان می‌یابد (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۱۹۸، ۲۰۲؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۱۷۸؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۲۳).

از نظر صدرالمتألهین مبدأ استیلا و تسلط یافتن شیطان بر انسان، پیروی از هواست که فعل وهم است و تنها چیزی که انسان به وسیله آن به حزب شیطان می‌پیوندد همین قوه وهمیه و تبعیت از هواهای اوست. شیطان نیز فقط از همین راه است که می‌تواند بر انسان تسلط یابد و لا غیر (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۱۵۶). «قوه وهمیه بزرترین لشگریان شیطان است؛ زیرا به وسیله این قوه است که او می‌تواند در نفس آدمی تصرف کند و به اضلال بپردازد» (همان، ج ۴، ص ۲۰۶).

۳-۶. حقیقت شیطنت چیست؟

در میان ویژگی‌های وهم یک ویژگی هست که منجر به اغوا می‌شود و شیطان نیز برای فریب انسان

از این راه استفاده می‌کند. شاید بتوان گفت که ابتدای انفعال و فریب خوردن انسان از مغالطات و وسوسه‌های شیطان و وهم از این نقطه است و به عبارت دیگر می‌توان همه انواع وسوسه و حقیقت آن را با این ویژگی تفسیر و توجیه کرد و آن، خاصیت تزیین و تسویل و به قول صدرالمتألهین ترویج است؛ ترویج باطل در لباس حق و آب نمایی سراب. وی در این باره می‌گوید: «مبدأ تمام زشتی‌ها به ترویج باطل در لباس حق برمی‌گردد و انسان در این ترویج از شیطان تبعیت می‌کند و عقل او مقهور وهم او می‌گردد» (همان، ص ۲۵۴). وی در موضعی دیگر می‌گوید:

طایفه جن این قدرت را دارند که اشیا را بر وجهی نشان دهند که حقیقت ندارد و از شأن جن، تخییل و تمثیل برای چیزی است که هیچ حقیقتی ندارد و فعل ابلیس و لشگریان او فقط همین زینت دادن و جلوه‌گری و باطل را حق نشان دادن است و بس (همان، ج ۵، ص ۲۳۱).

صدرالمتألهین همین قدرت را به قوه وهم نسبت می‌دهد و شأن قوه وهمیه را ادراک امور، به وجهی که حقیقت ندارد، می‌داند (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۲۰۲). وی از جمله در تفسیر خود بر قرآن کریم می‌گوید:

اقبال انسان به سوی دنیا به وسیله قوه وهمیه است که شأن او ادراک امور بر خلاف حقیقت خارجی آن است. پس او به واسطه این ادراکات سرابی که سراب را شراب (آب) و خضاب را شباب (جوانی) می‌پندارد به دنیا روی می‌آورد؛ در عین حالی که می‌بیند دنیا اعراض می‌کند و به او پشت می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۳۵۵). این سخن کنایه از این است که انسان عدم ثبات و تبدلات دائمی دنیا را می‌بیند، اما باز هم به آن دل می‌بندد و آن را می‌طلبد. صدرالمتألهین در همین راستا هشدار می‌دهد که لذت‌های زندگی دنیا فقط و فقط بازی و سرگرمی‌اند؛ زیرا این لذات همه از فعل شیطان هستند؛ وگرنه امور دنیا به خودی خود و در حقیقت لذیذ نیستند (همان، ج ۶، ص ۲۴۱).

صدرالمتألهین همچنین در رساله سه اصل که بیان اصول مهلکات و رؤسای حزب شیطان است اصل اول را جهل از معرفت نفس انسانی می‌داند؛ اصل دوم را حب تمتعات نفس حیوانی،

و جامع همه آنها را حب دنیا معرفی می‌کند و اصل سوم را تسویلات نفس اماره تلقی می‌کند. با دقت در این اصول دانسته می‌شود که همه اینها به قوه وهمیه بازمی‌گردند.

فصل سوم در اصل سوم و آن تسویلات نفس اماره است و تدلیسات شیطان مکار و لعین نابکار که بد را نیک و نیک را بد، و می‌نماید، و معروف را منکر و منکر را معروف می‌شمرد، و کارش ترویج سخنان باطل و تزئین عمل غیر صالح و تلبیس و تمویه نمودن و به مکر و حيله و غرور گراییدن و به زور خیالات فاسد و اوهام کاذب، انکار حق و ابطال براهین عقلی پیش گرفتن، و به دروغ و وسواس و سفسطه، اعتماد داشتن، و به غرور و تلبیس، ادراج (وارد کردن) شر در عداد (در شمار) خیر و تصویر باطل به صورت حق نمودن و به تمویه و تدلیس، اعمال را لباس حسنه پوشانیدن و حاصلش به جز خسران دنیا و آخرت چیزی نیست؛ زیرا که فعل شیاطین به تمویه و تخییل است، و وسواس بی‌حاصل، و عمل اهل غرور چون عمل اهل سیمیا بود بی‌بود است و بی‌بقا و به غیر از ناقصان و کودک‌طبعان از آن فریفته نمی‌شوند (صدرالمتألهین، ۱۳۴۰، ص ۳۲، با اندکی تصرف).

نتیجه‌گیری

میان قوه وهم و شیطان شباهت‌های بسیار وجود دارد و می‌توان برای شناخت دقیق و کامل هر کدام، از راه شناخت دیگری وارد شد و از این جهت می‌توان وهم را شیطان عالم صغیر و شیطان را وهم عالم کبیر نامید. وهم و شیطان هر دو منافع دارند و وجود آنها در عالم به سبب حکمت‌هایی است. شیطان وسیله افزایش وهمیت در نفس انسان است و وهم نیز سبب و عامل افزایش شیطنت در شیطان است؛ یعنی بازگشت شیطنت نیز به وهمیت است که همان تعلق به ماده و مادیات است که اساس هر خطا و گناهی نیز همین تعلق است. بنابراین اگر انسان نیز در این جهت پیش برود، به شیاطین ملحق می‌گردد و در زمره آنها محشور می‌شود. کار وهم و شیطان تزئین و جلوه‌گری و زشت را زیبا نشان دادن است و راه نجات و خلاصی از شیطان نیز مسلح شدن به سلاح معرفت و حکمت است؛ چراکه حکمت، رشد عقل و کاهش تعلق به ماده و مادیات را به دنبال دارد.

منابع

- صدرالمتألهین، بی تا، الحاشیة علی الهیات الشفاء، قم، بیدار.
- ، ۱۳۰۲ق، مجموعه الرسائل التسعة، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ، ۱۳۴۰، رسالة سه اصل، تصحیح سیدحسین نصر، تهران، دانشگاه علوم معقول و منقول.
- ، ۱۳۵۴، المبدأ و المعاد، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ، ۱۳۶۰الف، اسرار الآیات، تصحیح محمد خواجه‌سوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ، ۱۳۶۰ب، الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، ج دوم، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.
- ، ۱۳۶۱، العرشية، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران، مولی.
- ، ۱۹۸۱م، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلية الاربعة، ج سوم، بیروت، دار احیاء التراث.
- ، ۱۳۶۳، مفاتیح الغیب، مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌سوی، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- ، ۱۳۶۳، المشاعر، به اهتمام هانری کربن، ج دوم، تهران، کتابخانه طهوری.
- ، ۱۳۶۶، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق محمد خواجه‌سوی، ج دوم، قم، بیدار.
- ، ۱۳۷۵، مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران، حکمت.
- ، ۱۳۸۳، شرح اصول الکافی، تحقیق محمد خواجه‌سوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- نوری، ملأ علی، ۱۳۶۶، تعلیقات بر تفسیر القرآن الکریم، تحقیق محمد خواجه‌سوی، ج دوم، قم، بیدار.